شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال چهاردهم
۲۰ خرداد ۱۴۰۲
۲۱ذی‌القعده ۱۴۴۴
شماره ۳۹۵۹

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۳۸٪

↓ ۱۸° ↑ ۳۱°

صبح ۲۴ | ظهر ۲۹

عصر ۲۹ | شب ۲۵

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۳۰:۵۸ | نیمه شب شرعی ۲۲:۳۷:۱۸
- غروب آفتاب ۱۸:۴۸:۲۳ | اذان صبح فردا ۰۲:۲۵:۵۸
- اذان مغرب ۱۹:۰۹:۴۲ | طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۳:۲۸

اول شخص

قهرمان ساعی

مروری بر ۴۰ سال فعالیت ورزشی هادی ساعی، قهرمان المپیک در رشته تکواندو که امروز ۴۶ساله شد





آزاده چشمه سنگی
نویسنده

سال ۲۰۰۴ در میان کاروان ورزشی ایران به مقصد یونان، هادی ساعی در حال مرور مسابقه‌ای بود که چهار سال پیش در سیدنی با شکست برابر حریف کره‌ای از رؤیای طلا و نقره بازماند و به برنز این رقابت‌ها اکتفا کرد، اما این‌بار همه همت و انرژی و توانش را بسیج کرده بود تا پرچم ایران را در بالاترین جایگاه این مسابقات به اهتزاز درآورد. به تقویم ایران، در ششمین روز از شهریور سال ۱۳۸۳، هادی ساعی که آخرین‌بار در برابر یک رقیب آسیایی از نهایت آمال خود دور شد بود، این مرتبه با شکست حریفی از چین تایپه برای نخستین‌بار یک مدال طلای المپیکی را در رشته ای به جز کشتی و وزنه‌برداری برای کاروان ورزشی کشورش به ارمغان آورد و پس از آن در المپیک ۲۰۰۸ پکن نیز موفق شد برای دومین‌بار با مدال خوش‌رنگ طلایی به کشور خود بازگردد و در همان سال تصمیم گرفت در قله موفقیت‌های خود طی یک مسابقه نمادین برابر امید غلامزاده در خانه تکواندو، از تشک بازی‌ها خداحافظی کند و از ادامه فعالیت در حوزه مربیگری فاصله بگیرد: «مربیگری تیم ملی تکواندو را قبول نمی‌کنم و به آن فکر هم نمی‌کنم. من راه خود را از مربیگری جدا کرده‌ام. من کارهای سخت را دوست دارم و اتفاقا در آن‌ها موفقم، اما مربیگری فرق دارد؛ زیرا مربی همیشه قربانی است. اگر ورزشکاری قهرمان المپیک شود، خودش به این عنوان رسیده، اما اگر نتیجه نگیرد، اولین نفر مربی را مؤاخذه می‌کنند. پس از این، سوارکاری را ادامه می دهم و گاهی تنیس بازی می‌کنم.»

ساعی تکواندو را در حالی برای همیشه کنار می‌گذاشت که از شش سالگی با آن مأنوس شده بود و از حوالی ده‌سالگی لذت قهرمانی در سطح کشوری را چشیده بود؛ در همه رده‌های سنی تیم ملی تکواندو، از نوجوانان گرفته تا بزرگ‌سالان، حضور داشت و از سال ۷۲ که به عضویت تیم ملی تکواندو درآمد، طی مدت سیزده سال علاوه بر رده‌ها افتخار کشوری و آسیایی، هشت مرتبه بر سکوی اول جهان ایستاد و سرود ملی کشور را با اهتزاز پرچم سه‌رنگ ایران زیر لب زمزمه کرد. دو سال پیش از کناره‌گیری او از میدان رقابت‌ها، در ۲۴ آذر ۱۳۸۵ به شورای شهر تهران وارد شد و پس از خداحافظی با تکواندو ترجیح داد در این جایگاه به مردم شهرش خدمت کند. او که در سال ۹۲ به یکی از اعضای هیئت رئیسه شورا تبدیل شده بود، حضور در شورای شهر را تا پایان دوره چهارم (سال ۹۶) ادامه داد و در این سال‌ها نقبی نیز به دنیای بازیگری زد و با پیشنهاد منوچهر هادی در سال ۹۳ در سریال تلویزیونی «آمین» مقابل دوربین قرار گرفت و در همان سال در فیلم سینمایی «پی ۲۲» نیز به ایفای نقش پرداخت و یک سال بعد در یک تله فیلم به نام «اسید» حضور یافت. ساعی در ۱۵ دی ماه ۱۴۰۰ به ریاست فدراسیون تکواندو منصوب شد و هم اکنون در این سمت مشغول فعالیت است.

هادی ساعی، قهرمان پرآوازه تکواندوی کشورمان، صرفا به حضورش روی تاتامی بسنده نکرده است. او به عنوان یک مرد دولتی، هنرپیشه و مربی تکواندوی خواهرش نیز چهره‌ای تأثیرگذار بوده است.

پشت میز نشینی



ساعی در سال ۱۳۸۵ وارد شورای شهر تهران شد و دوره بعد نیز توانست به عنوان نامزدی مستقل، رأی مردم تهران را کسب کند. او همچنین از سال ۱۴۰۰ پس از ۲۱ سال جایگزین محمد پولادگر، رئیس فدراسیون تکواندوی ایران، شد.

بازیگری



«آمین» و «پی ۲۲» نام فیلم هایی است که ساعی در آن‌ها به ایفای نقش پرداخته است. او در هردو این آثار با امین حیایی هم بازی بوده است. ساعی پس از بازی در یک تله فیلم فعالیت در عرصه بازیگری را کنار گذاشت.

خواهر و برادری



مهروز ساعی خواهر کوچک‌تر هادی و عضو اسبق تیم ملی تکواندو ایران است. مهروز موفق شد در بازی‌های آسیایی ۲۰۰۶ مدال برنز را در وزن ۷۲ کیلوگرم به دست آورد. بی‌شک هادی تأثیرگذارترین مربی مهروز بوده است.

به قول خدا

ای آنکه از قلبم به من نزدیک تری!



ملیحه جهانبخش
روزنامه نگار

گاهی وقت‌ها آدمیزاد با همه وجودش طالب کسی یا چیزی می شود، اما هر چه برایش تلاش می‌کند، به سرانجام نمی‌رسد و پس از مدت‌ها که به عقب باز می‌گردد و تأمل می‌کند، با خودش می‌گوید: خدا را شکر که نشد! حکمت نشدنش را حالا می‌فهمم. این تجربه را ممکن است خیلی از ما در برهه‌های مختلف زندگی داشته باشیم. گاهی هم در تصمیم‌های ساده روزمره‌مان دوست داریم کاری انجام بدهیم، اما انگار ته دلمان به انجام دادنش راضی نمی‌شود؛ مثلا یک‌باره تصمیم می‌گیریم پاسخ بدی کسی را بدهیم که در حقمان بارها بدی کرده است، اما حسی درونمان مانع می‌شود و انگار دستی متوقفمان می‌کند که کمی صبر کن! در حال رانندگی هستیم، کسی می‌پیچد جلوی ماشین و سبقت می‌گیرد. با خودمان می‌گوییم: من هم پایم را روی گاز می‌گذارم و به سرعت خودم را به اومی‌رسانم تا جواب رفتارش را بدهم، اما برای چند ثانیه چیزی در وجودمان اتفاق می‌افتد که اگر تصادف کردم یا آسیب دیدم چه؟

چرا باید این کار را انجام بدهم و دست از این تصمیم برمی‌داریم و راهمان را طی می‌کنیم. برای تغییر یک شغل، یک مکان، برای پایان یک دوستی، برای انتقام از یک دشمنی، برای بی‌شمار اتفاق‌هایی که هر روز در زندگی‌مان رخ می‌دهد، بی‌شمار تصمیم می‌گیریم، اما بارها انگار حسی در لحظه آخر تصمیم نهایی‌مان را جهت می‌دهد. گاهی متوقفمان می‌کند، گاهی شتابمان را می‌گیرد، گاهی به صبوری دعوتمان می‌کند و گاهی با اتفاق دیگری آیینه‌ای مقابلمان می‌گذارد تا نتیجه تصمیممان را ببینیم و گاهی متحولمان می‌کند؛ آن قدر که ممکن است فردای همان روز از خودمان بپرسیم: این من بودم که چنین تصمیمی گرفتم، یا چنین آرزویی در قلبم داشتم؟ این من بودم که برای تصمیم نادرستی این همه شتاب می‌کردم؟

آنجاست که آدمی تازه آن دستی را که بالاترین دست‌هاست و حسی را که بالاترین ادراک‌هاست در وجودش می‌فهمد. آنجاست که متوجه می‌شود خداست که در همه لحظه‌ها مراقب اوست و حائلی میان او و همه تردیدها و تصمیم‌ها و ادراک‌ها و آرزوهای اوست. خداوند متعال در فرازی از آیه ۲۴ سوره انفال می‌فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»؛ بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می‌شود.

کوچه

خیراندیشیِ چوپان جوانمرد



غلامرضا بنی اسدی
روزنامه نگار

بزرگی به عقل است، نه به قد. برخی هم می‌گفتند بزرگی به عقل است، نه به سال. منظورهم تعداد سال شناسنامه‌ای بود. آدمی دقت که می‌کند، می‌بیند هم درست است و هم دقیق، این گزاره‌هایی که به ضرب‌المثل تبدیل شده‌اند. چه بسا بلندقامتانی که کوتاه عقل‌اند. چه فراوان آدم‌هایی که پیر می‌شوند اما بزرگ نه. واقعا هم بزرگی به عقل است. این را به اصرار می‌گویم با این تأکید که برای بزرگ بودن نیز به بزرگواری نیاز است، نه قد و سن و سال و حتی عناوین پرطمطراق. مدرک نمی‌خواهد بزرگی؛ به درکی مؤمنانه از زندگی نیاز است تا به معرفت، کوچه‌های زمین را رو به آسمان بگشاید. تأکید به اصرار رسیده‌ام بر این موضوع، در خبری است که روزهای پیش در مشهد خودمان اتفاق افتاد، در همایش خیران. آنجا خیر شاخص حوزه سلامت، حاج حبیب ا... عدالتیان، حرف‌هایی زد شنیدنی، نوشتنی و خواندنی، نه فقط برای امروز که درسی است که به روزگاران باید خواند. او از بزرگی و بزرگواری یک مرد گفت؛ مردی که نه به عنوان آن چنانی داشت، نه شهرنشین بود و نه نامی داشت که برند باشد. آن مرد یک چوپان بود؛ یک چوپان ساده اما بزرگ بود آن مرد. خیلی خیلی بزرگ‌تر از کسانی که با هزار ادعا، کلمه چوپان را بر زبان نمی‌آورند مگر زمانی که قصد اهانت به کسی را داشته باشند. این چوپان اما بزرگ بود. بزرگ و کریم و بخشنده. آقای عدالتیان نام نبرد از او، اما گفت فرزند آن چوپان تصادف می‌کند و از دنیا می‌رود. پدر دیه او را می‌گیرد و برای ساخت مدرسه هدیه می‌کند. تا اینجای کار شاید کارش چندان به چشم نیاید، اما دیده و دل را جلا می‌دهد وقتی بخوانیم فرزند دیگر آن مرد که وضعیت اقتصادی چندان خوبی ندارد، بیمار تالاسمی است. هزینه‌های بیماری معمولا کمرشکن است، چه رسد به بیماری‌ای که معمولی هم نیست. او اگر دیه را برای درمان فرزند بیمارش هزینه می‌کرد، هیچ مشکلی نداشت. بماند که هیچ‌کس هم زبان به مذمت باز نمی‌کرد، اما او روح بزرگی داشت، به بزرگی فردای فرزندان سرزمینش فکر می‌کرد. با این کار هم به فرزندش جاودانگی بخشید و هم راه جاودانه شدن از طریق علم‌آموزی را برای دیگر فرزندان دیار خود همراه کرد. این بزرگی در میان مردم ما تکرار می‌شود و به هر تکرار هم نور افزایی می‌کند، مثل همسر شهیدی که با قید گمنام بودن، حقوق شوی شهیدش را برای سی سال آینده وقف کار خیر کرد. این‌ها بزرگی را معنایی نو شدند تا بدانیم نباید قد آدم‌ها را نگاه کرد یا صفحه اول شناسنامه‌هاشان را خواند. بزرگی در عقلانیت ایمانی و جوانمردی ملی مردم جلوه بهتری دارد.

مناجات و حکایات

پهلوان نیست آنکه در کُشتی
پهلوان آن بُوَد که وقتِ غضب

پهلوانی دگر بیندازد
نفسَ اِمّاره را زبون سازد

جامی

درباب پهلوانی

کارتون شهر



عضو هیئت رئیسه کمیسیون عمران مجلس:

در ۲۰ سال اخیر اجاره مسکن بیش از ۵ هزار درصد رشد داشته است

مجید صالحی

شوخی بی‌شوخی

بحث پولش نیست!



مهدی محمدی
طنزپرداز

همان‌طور که داشتم اجناس سوپرمارکت رانگاه می‌کردم، فروشنده گفت: خب، اگه چیزخاصی لازم دارین، بگین بهتون بدم. گفتم: من باید توی مغازه‌تون رو خوب نگاه کنم، ببینم چه جنس‌هایی دارید که من بخرم.

-اینجا که لباس‌فروشی نیست، تک‌تک اجناس‌رو این‌قدر نگاه کنید. شما چهل دقیقه است اینجایید. صد قلم جنس‌رو برداشتید بالا و پایینشون‌رو چک کردید، ولی تا الان یک قلم جنس هم برنداشتید.

یک آب لیمو برداشتم و گفتم: یک جوری نگاه می کنی که انگار من جزو دهک‌های پایین اقتصادی هستم و قدرت خرید حتی یک شیشه آب لیمو هم ندارم، ولی بحث پولش نیست.

-پس مشکلت چیه؟

-بحث اینه که این آب لیموهایی که روشون نوشته ۱۰۰ درصد طبیعی واقعا ۱۰۰ درصد طبیعی نیستند. بعد با افتخار گفتم: من وقتی به شیشه آب لیموها نگاه کنم، می‌فهمم چند درصد طبیعی هستند. مثلا این آب لیمو فقط ۴۰٫۳ درصدش طبیعیه؛ حدود ۶۰ درصدش غیرطبیعیه. من هم دوس ندارم جنسی‌رو که زیر ۱۰۰ درصد طبیعی باشه بخرم وگرنه توی خونه یک قطره آب لیمو هم نداریم.

آب لیمو را گذاشتم سر جایش. بعد هم رفتم جایی که کبریت‌ها را چیده بود.

فروشنده گفت: کبریت‌رو چرا برنداشتی؟ اون که قیمتش از بقیه جنس‌ها کمتره.

گفتم: باورکن بحث قیمتش نیست. این علامت استانداردش یک‌جوریه؛ انگار واقعی نیست.

مغازه‌دار گفت: متوجه منظورت نمی‌شم.

گفتم: ببین. علامت استاندارد داره، ولی زیرش نوشته علامت استاندارد ایران نشانه مرغوبیت کالاست.

مغازه‌دار نفس عمیقی کشید و گفت: حتما زیرش جا نشده که ننوشته.

-راستی یک چیز جالب. این بیسکویت‌ها چرا اندازه هم‌اند، ولی قیمشتون فرق می کنه باهم؟

-یکیشون بیسکویت کرم‌داره، یکی شون کرم‌دار نیست.

-گفتید کرم‌دار، یادم اومد یک چیز خنده‌دار بگم. یکی بوده سوادش خیلی کم بوده، بعد چون سواد خواندن نوشتنش کم بوده، فکر می کرده بیسکویت‌هایی که روش نوشته کرم‌دار، توش کرم خاکی داره. بعدش هم شروع کردم به خندیدن، اما مغازه‌دار فقط نگاه می کرد و نمی‌خندید. گفتم: شما نخندیدید؛ چرا؟

مغازه‌دار گفت: چون من سلیقه ادبی ندارم، بیشتر به جوک‌های دم‌دستی و مبتذل و این‌ها می‌خندم.

-راستی شما چرا فقط کرم‌دار نمی‌آرین؟ کرم‌دارها که خوش‌مزه‌ترن. اصلا از این غیرکرم‌دارها کسی می‌خره؟ فروشنده چیزی نگفت و فقط نگاهم کرد. در یخچال را باز کردم و پرسیدم: این نوشابه‌هایی که روش نوشته نوشیدنی گازدار، واقعا گاز داره؟

فروشنده گفت: نه خیر. این‌ها انشعاب تلفن و برق دارند، ولی الکی نوشتند گاز دارند.

خندیدم و گفتم: خیلی بانمک بود. راستی حرف نمک شد، یادم اومد باید نمک بخرم. این نمک‌هاتون به اندازه کافی شور هستند؟

فروشنده گفت: شما هم حرف از شور زدید، من یادم اومد که شما خیلی شورشود درآوردید. بفرمایید بیرون!

روایت یک قاب

دریغ، همه عمر یک نظر به زیر پا نینداختیم!



علیرضا حیدری
روزنامه‌نگار

روزگاری نه چندان دور در کوچه پس کوچه‌های همین مشهد دارهای قالی برپا بود و هنوز هم اگر بگردید، شاید دارهایی در گوشه کنار شهر برپا باشد. من هم در عنفوان جوانی چند ماهی تجربه قالی بافی را از سرگذرانده ام و هنوز هم موسیقی آن زمزمه های پشت دار در گوشم مانده است و به یاد می آورم کسانی را که شغلشان این بود و زندگی‌شان بر آن استوار؛ می بافتند تاری از هنر و پودی از عشق و هر روز نقشی می زدند و رجی بر رج این قالی اضافه می کردند. بهترین دیالوگ را علی حاتمی در فیلم «کمال الملک» درباره فرش ایرانی گفته است: جایی که کمال الملک خطاب به یارمحمد که یک بافنده فرش است، می گوید: استاد تویی، هنر، این فرش است، شاهکار این تابلو است، دریغ همه عمر یک نظر به زیر پا نینداختیم. ارزش فرش ایرانی آن قدر هست که فیلمی با کارگردانی پانزده کارگردان نامی کشورمان ساخته شد؛ نام هر ساخته کوتاه این کارگردانان خود وصفی از این هنر و صنعت ایرانی است؛ فرش عشایری (بهروز افخمی)، مشترک مورد نظر در دسترس نیست (رخشان بنی اعتماد)، قالی سخن گو (بهرام بیضایی)، گره گشایی (جعفر پناهی)، فرش زمین (کمال تبریزی)، فروشی نیست (سیف ا... داد)، فرمایش آقا سیدرضا (مجتبی راعی)، قالی جادو (نورالدین زرین کلک)، فرش، اسب، ترکمن (خسرو سینایی)، فرش و زندگی (بهمن فرمان آرا)، کجاست جای رسیدن؟ (عباس کیارستمی)، دست آفرینی هدیه به دوست (مجید مجیدی)، فرش و فرشته (داریوش مهرجویی)، خاطره خاطره (رضا میرکریمی) و کپی برابر اصل (محمدرضا هنرمند). بنا بر آمار رسمی میزان صادرات فرش در سال ۱۴۰۰ حدود ۶۴ میلیون دلار بوده است و در مقایسه با صادرات سایر کالاها در جایگاه بسیار مناسبی قرار دارد اما با توجه به وضعیت تحریم، هنر ـ صنعت فرش به توجه و سیاست گذاری بهتری نیاز دارد چون هم معرفی هنر و فرهنگ و ذوق ایرانی به جهان است و هم پایه ای محکم برای اقتصادو صادرات. در این دهه های گذشته به دلیل کم کاری ما، خیلی ها روی دست ما بلند شدند و حتی فرش هایشان را به نام فرش ایرانی در جهان عرضه کردند که خوشبختانه کارگزاری های تخصصی فرش برای صدور گواهی اصالت ایجاد شده اند تا با این گواهی اصالت، فرش های هندی، چینی، پاکستانی و ... به نام فرش دستباف ایرانی عرضه نشود. چشم از این هنر برنگیریم و قدر و ارزشش را بدانیم.



عکس: سعید گل | شهرآرا